

رهبر آشتی ملی و آشتی‌پذیری ملت

مقاله‌ای تحلیلی درباره انقلاب شیر و خورشید، ایدئولوژی‌زدگی ایرانیان و ضرورت گذار به آشتی ملی

نویسنده: پیمان بخشایش

ژوئن ۲۰۲۶

چکیده

جامعه ایرانی پس از بیش از چهار دهه حکومت جمهوری اسلامی، فقط با بحران سیاسی یا اقتصادی روبه‌رو نیست؛ بلکه با بحرانی عمیق‌تر در سطح زبان، حافظه جمعی، اعتماد اجتماعی و قابلیت آشتی روبه‌روست. این مقاله مفهوم «ایدئولوژی‌زدگی» را به‌عنوان یکی از موانع اصلی همبستگی ملی بررسی می‌کند. ایدئولوژی در معنای کلاسیک خود نظامی از ایده‌هاست که می‌کوشد جهان را توضیح دهد و تغییر دهد؛ اما هنگامی که به قالب سخت هویتی تبدیل شود، توانایی انسان برای دیدن دیگری، شنیدن مخالف و سازگاری با واقعیت را کاهش می‌دهد. در این چارچوب، جامعه ایرانی به محلولی تشبیه می‌شود که در آن گروه‌های ایدئولوژیک، همچون کریستال‌های جدا از هم، در رنگ‌ها و اشکال گوناگون حضور دارند، اما هنوز به ترکیبی هموژن، شکل‌پذیر و سازنده تبدیل نشده‌اند. مقاله استدلال می‌کند که اگر شاهزاده رضا پهلوی خود را در مقام رهبر دوران گذار و آشتی ملی تعریف می‌کند، جامعه نیز باید «آشتی‌پذیر» شود؛ یعنی از قطعیت‌های سخت، کینه‌های تاریخی و انحصارطلبی‌های جناحی فاصله بگیرد. آشتی ملی نه به معنای فراموشی جنایت، نه به معنای حذف عدالت، و نه به معنای بی‌تفاوتی اخلاقی است؛ بلکه به معنای ساختن ظرفی سیاسی است که در آن عدالت انتقالی، گفت‌وگوی ملی، تمامیت ارضی، سکولاردموکراسی و احترام به تکرر بتوانند همزمان معنا پیدا کنند.

کلیدواژه‌ها: آشتی ملی، آشتی‌پذیری، ایدئولوژی‌زدگی، انقلاب شیر و خورشید، شاهزاده رضا پهلوی، عدالت انتقالی، گذار دموکراتیک، جامعه ایرانی.

۱. مقدمه: مسئله ایران فقط تغییر حکومت نیست

بحث درباره آینده ایران معمولاً با پرسش‌هایی درباره نوع حکومت، قانون اساسی، دولت گذار، انتخابات آزاد، رابطه دین و دولت، سیاست خارجی و اقتصاد آغاز می‌شود. همه این پرسش‌ها مهم‌اند، اما پیش از همه آن‌ها یک پرسش بنیادی‌تر وجود دارد: آیا ملت ایران هنوز ظرفیت روانی، اخلاقی و سیاسی باهم‌بودن را دارد؟ اگر پاسخ مثبت است، چگونه باید این ظرفیت را از زیر آوار چهار دهه سرکوب، تبعید، جنگ، اعدام، تحریم، تبلیغات ایدئولوژیک و بی‌اعتمادی بیرون کشید؟

انقلاب شیر و خورشید، در معنای نمادین خود، فقط بازگشت به یک پرچم یا یک حافظه تاریخی نیست. این انقلاب می‌تواند تلاشی برای بازسازی مفهوم ایران به‌عنوان خانه مشترک همه ایرانیان باشد: پادشاهی‌خواه، جمهوری‌خواه، ملی‌گرا، لیبرال، چپ، مذهبی سکولار، بی‌دین، اقلیت قومی، اقلیت دینی، مهاجر، تبعیدی، کارگر، کارآفرین، دانشگاهی، نظامی سابق، دانشجو و نسل‌های پس از انقلاب. اما چنین پروژه‌ای فقط با شعار سیاسی به نتیجه نمی‌رسد. جامعه‌ای که در آن هر گروه خود را حق مطلق و دیگری را خطای مطلق می‌بیند، حتی پس از سقوط جمهوری اسلامی نیز ممکن است وارد چرخه تازه‌ای از انتقام، حذف و بی‌ثباتی شود.

بنابراین مسئله محوری این مقاله چنین است: اگر شاهزاده رضا پهلوی قرار است در مقام «رهبر آشتی ملی» نقش تاریخی ایفا کند، ملت ایران نیز باید «آشتی‌پذیر» شود. رهبری آشتی بدون جامعه آشتی‌پذیر به پوسته‌ای سیاسی تبدیل می‌شود؛ و جامعه آشتی‌پذیر بدون رهبری قابل اعتماد، زبان مشترک و نقشه گذار، به انرژی پراکنده و بی‌سرانجام تبدیل خواهد شد.

۲. ایدئولوژی‌زدگی چیست؟

ایدئولوژی در تعریف علوم سیاسی، مجموعه‌ای از باورها، ارزش‌ها و ایده‌هاست که هم می‌خواهد جهان را توضیح دهد و هم می‌خواهد آن را تغییر دهد. از این جهت، ایدئولوژی ذاتاً پدیده‌ای منفی نیست. هیچ جامعه سیاسی بدون ایده، ارزش، جهت‌گیری و روایت جمعی شکل نمی‌گیرد. لیبرالیسم، سوسیالیسم، ملی‌گرایی،

مشروطه‌خواهی، جمهوری‌خواهی، محافظه‌کاری و حتی برخی شکل‌های دین‌داری سیاسی، هر کدام در شرایط تاریخی خاصی کوشیده‌اند به بحران‌های انسان پاسخ دهند.

اما «ایدئولوژی‌زدگی» زمانی پدید می‌آید که ایدئولوژی از ابزار فهم واقعیت به زندان ذهن تبدیل شود. در این وضعیت، فرد یا گروه دیگر نمی‌پرسد واقعیت چیست؛ می‌پرسد واقعیت چگونه باید با قالب ذهنی من منطبق شود. ایدئولوژی‌زدگی یعنی ترجیح دادن وفاداری قبیله‌ای بر حقیقت، ترجیح دادن شعار بر تجربه، ترجیح دادن گذشته بر آینده، و ترجیح دادن هویت گروهی بر خیر عمومی.

جامعه ایرانی در صد سال گذشته بارها زیر فشار ایدئولوژی‌های متعارض قرار گرفته است: مشروطه‌خواهی، ناسیونالیسم دولتی، اسلام سیاسی، مارکسیسم، لنینیسم، مائوئیسم، چریک‌گرایی، لیبرالیسم، سلطنت‌طلبی، جمهوری‌خواهی، قوم‌گرایی، عدالت‌خواهی انقلابی و تکنوکراسی توسعه‌گرا. بسیاری از این جریان‌ها در لحظه‌های تاریخی خود حامل دغدغه‌های واقعی بوده‌اند؛ اما زمانی که به قالب‌های بسته و ضدگفت‌وگو تبدیل شده‌اند، به جای حل مسئله، خود به مسئله تبدیل شده‌اند.

ایدئولوژی‌زدگی ایرانی فقط مشکل فعالان سیاسی نیست. این پدیده در خانواده، دانشگاه، شبکه‌های اجتماعی، رسانه‌های تبعیدی، محافل مهاجران، و حتی در دوستی‌ها و روابط عاطفی دیده می‌شود. بسیاری از ایرانیان نه فقط با جمهوری اسلامی، بلکه با یکدیگر نیز در وضعیت جنگ سرد ذهنی زندگی می‌کنند. گاه کافی است واژه‌ای مانند شاه، چپ، اسلام، مجاهد، کرد، ملی‌گرا، سکولار یا لیبرال به زبان بیاید تا گفت‌وگو پایان یابد و داوری اخلاقی آغاز شود.

۳. جامعه کریستالی و ضرورت هموژن شدن سیاسی

برای فهم وضعیت کنونی ایران می‌توان از یک استعاره شیمیایی استفاده کرد: جامعه ایران مانند محلولی است که در آن گروه‌های ایدئولوژیک، همچون کریستال‌های جداگانه، با رنگ‌ها و اشکال متفاوت در کنار هم قرار گرفته‌اند. هر کریستال ساختار درونی، حافظه، زبان، قربانیان، قهرمانان و ترس‌های خود را دارد. مشکل آن نیست که این کریستال‌ها متفاوت‌اند؛ مشکل آن است که محلول سیاسی ایران هنوز نتوانسته است این تفاوت‌ها را در یک ترکیب پایدار، منعطف و قابل زیست حل کند.

یک جامعه سالم الزاماً جامعه‌ای بی اختلاف نیست. برعکس، جامعه مدرن بر اساس اختلاف مدیریت شده شکل می‌گیرد. در دموکراسی‌های جاافتاده، راست و چپ معمولاً درون یک میدان مشترک بازی می‌کنند: قانون اساسی، انتخابات، حقوق شهروندی، دادگاه مستقل، رسانه آزاد و گردش قدرت. اختلاف آنان بیشتر بر سر توزیع منابع، نقش دولت، مالیات، رفاه، بازار، مهاجرت، امنیت و فرهنگ عمومی است. اما اصل بازی سیاسی را می‌پذیرند.

در ایران، مسئله متفاوت است. هنوز میدان مشترک ساخته نشده است. قدرت نه در دست راست است، نه در دست چپ، نه در دست میانه؛ بلکه در دست حکومتی است که با ترکیبی از ایدئولوژی دینی، دستگاه امنیتی، اقتصاد رانتی و خشونت سازمان‌یافته، جامعه را به فلج سیاسی، اقتصادی و فلسفی رسانده است. در چنین وضعیتی، جنگ فرسایشی میان راست و چپ اپوزیسیون، پیش از آن‌که به سود یکی از این دو تمام شود، به سود استمرار جمهوری اسلامی تمام می‌شود.

بنابراین، هم‌وزن شدن سیاسی به معنای یکسان شدن فکری نیست. به معنای حل شدن تفاوت‌ها در یک قرارداد ملی است. یعنی همه بپذیرند که ایران آینده باید ظرفی باشد که اختلاف را تحمل کند، نه ماشینی که مخالف را خرد کند. اینجاست که مفهوم «آشتی‌پذیری ملت» اهمیت پیدا می‌کند.

۴. انقلاب شیر و خورشید: از هویت نمادین تا پروژه ملی

انقلاب شیر و خورشید، اگر بخواهد از سطح نماد عبور کند و به پروژه ملی تبدیل شود، باید زبان خود را از زبان حذف به زبان دعوت تغییر دهد. پرچم شیر و خورشید برای بسیاری از ایرانیان نماد تداوم تاریخی ایران، یادآور دولت ملی، شکوه فرهنگی و مقاومت در برابر جمهوری اسلامی است. اما برای برخی دیگر ممکن است یادآور بخشی از تاریخ سلطنت، سرکوب سیاسی یا ترس از بازگشت اقتدارگرایی باشد. این دو تجربه را نمی‌توان با دشنام یا انکار حل کرد. فقط گفت‌وگو، تضمین حقوقی و رفتار مسئولانه می‌تواند حافظه‌های متعارض را درون یک روایت ملی جای دهد.

پروژه ملی زمانی شکل می‌گیرد که یک نماد بتواند از مالکیت یک گروه خارج شود و به خانه مشترک تبدیل گردد. اگر شیر و خورشید فقط نشان پادشاهی خواهان باشد، قدرت بسیج ملی آن محدود می‌ماند. اما اگر به

نماد ایران پیشاایدئولوژیک، ایرانِ فرافرقه‌ای، ایرانِ سکولار، ایرانِ متکثر و ایرانِ آشتی‌پذیر تبدیل شود، می‌تواند برای نسل‌های مختلف معنا پیدا کند.

از همین زاویه، حمایت از شاهزاده رضا پهلوی نباید به گفتمان ضدچپ، ضدجمهوری‌خواه، ضداسلام، ضدعرب، ضدکرد، ضداقلیت یا ضدمنتقد تبدیل شود. چنین زبانی نه تنها اخلاقاً نادرست است، بلکه از نظر راهبردی نیز خودویرانگر است. هر حرکتی که مدعی رهبری ملی است باید بتواند با کسانی که دیروز مخالف بوده‌اند و فردا شهروند برابر خواهند بود، سخن بگوید.

۵. شاهزاده رضا پهلوی و نقش رهبر آشتی ملی

شاهزاده رضا پهلوی در سال‌های اخیر، به‌ویژه در فضای بحران جمهوری اسلامی و پراکندگی اپوزیسیون، خود را آماده ایفای نقش در دوران گذار معرفی کرده است. در بیانیه‌های رسمی منتشرشده در سال ۲۰۲۶، از «سامانه گذار» و آمادگی برای اداره کشور پس از سقوط جمهوری اسلامی سخن گفته شده است. همچنین در برخی گزارش‌ها به تشکیل یا اعلام کمیته‌هایی برای عدالت انتقالی و مشارکت چهره‌های حقوقی اشاره شده است. این ادعاها، چه از سوی حامیان پذیرفته شوند و چه از سوی منتقدان با احتیاط نگریسته شوند، یک واقعیت سیاسی را نشان می‌دهند: بخشی از جامعه ایرانی در جست‌وجوی چهره‌ای است که بتواند از سطح جناح فراتر برود و نقش محور وحدت ایفا کند.

اما رهبری آشتی ملی فقط با محبوبیت، نام تاریخی یا موضع ضدجمهوری اسلامی حاصل نمی‌شود. چنین رهبری نیازمند سه ویژگی است: نخست، توانایی سخن گفتن با همه ایرانیان، حتی مخالفان؛ دوم، تعهد روشن به سازوکارهای دموکراتیک، حقوق بشر، سکولاریسم سیاسی و انتخابات آزاد؛ سوم، مرزبندی اخلاقی با نفرت‌پراکنی، انتقام‌طلبی و نوستالژی اقتدارگرایانه. اگر قرار است شاهزاده رضا پهلوی رهبر دوران گذار باشد، باید بیش از هر کس نشان دهد که هدف او بازسازی ایران است، نه پیروزی یک قبیله سیاسی بر قبیله دیگر.

رهبری آشتی ملی یعنی تبدیل «منِ تاریخی» به «مای آینده». یعنی وارث بودنِ یک نام، اما اسیر نبودن در گذشته. یعنی فهمیدن این حقیقت که ایران آینده نه می‌تواند تکرار جمهوری اسلامی باشد، نه بازسازی بی‌انتقاد هر شکل گذشته. ایران آینده باید از تاریخ خود بیاموزد، اما در تاریخ خود زندانی نشود.

۶. آشتی‌پذیری ملت: نیمه فراموش‌شده گذار

بسیاری از ایرانیان از رهبران سیاسی انتظار دارند که آنان را نجات دهند، متحد کنند و به سمت آینده ببرند. اما گذار فقط کار رهبر نیست. ملت نیز باید از نظر روانی و سیاسی آماده گذار شود. اگر جامعه در سطح زبان، احساس، حافظه و رفتار، همچنان در وضعیت جنگ داخلی نمادین باقی بماند، هیچ رهبر سیاسی نمی‌تواند آشتی ملی را از بالا تحمیل کند.

آشتی‌پذیری یعنی پذیرفتن این‌که همه ما باید چیزی از سختی خود کم کنیم. راست باید از مطلق‌سازی راست بودن فاصله بگیرد. چپ باید از مطلق‌سازی چپ بودن فاصله بگیرد. پادشاهی خواه باید بپذیرد که پادشاهی آینده، اگر قرار باشد مشروع باشد، باید از رأی آزاد مردم و قانون اساسی دموکراتیک عبور کند. جمهوری خواه باید بپذیرد که پادشاهی مشروطه نیز می‌تواند در جهان امروز شکلی دموکراتیک از حکومت باشد، اگر سلطنت از حکومت جدا و قدرت در دست نهادهای منتخب باشد. مذهبی باید بپذیرد که دین نمی‌تواند منبع اجبار سیاسی باشد. سکولار باید بپذیرد که شهروند مذهبی نیز صاحب حقوق برابر است. قوم‌گرا باید بپذیرد که تمامیت ارضی ایران خط قرمز بقای ملی است. مرکزگرا باید بپذیرد که زبان، فرهنگ و کرامت اقوام ایرانی بخشی از ثروت ملی است، نه تهدید ملی.

آشتی‌پذیری به معنای بی‌حافظگی نیست. هیچ ملتی با فراموش کردن قربانیان خود سالم نمی‌شود. اعدام‌ها، شکنجه‌ها، مصادره‌ها، تبعیدها، کشتارها، سرکوب زنان، سرکوب کارگران، سرکوب اقلیت‌ها، سرکوب دانشجویان و نابودی فرصت‌های نسل‌ها باید ثبت و بررسی شود. اما تفاوتی بنیادین میان عدالت و انتقام وجود دارد. عدالت می‌خواهد حقیقت روشن شود، مسئولیت تعیین شود و امکان تکرار کاهش یابد. انتقام می‌خواهد دیگری خرد شود. جامعه آشتی‌پذیر عدالت می‌خواهد، اما از انتقام‌پرستی عبور می‌کند.

۷. عدالت انتقالی: شرط اخلاقی آشتی ملی

در ادبیات گذار دموکراتیک، آشتی ملی معمولاً بدون عدالت انتقالی پایدار نمی‌ماند. عدالت انتقالی مجموعه‌ای از سازوکارهای قضایی و غیرقضایی است که جامعه پس از دوره سرکوب یا جنگ، برای مواجهه با حقیقت، پاسخ‌گویی، جبران خسارت و اصلاح نهادها به کار می‌گیرد. دادگاه‌های عادلانه، کمیسیون حقیقت‌یاب،

مستندسازی جنایات، جبران مادی و نمادین قربانیان، اصلاح نیروهای امنیتی و تضمین عدم تکرار، از اجزای این فرایندند.

برای ایران، عدالت انتقالی باید بسیار دقیق طراحی شود. از یک طرف، جنایت‌کاران سازمان‌یافته، آمران و عاملان سرکوب، شکنجه‌گران، قاتلان و غارتگران نباید با نام آشتی ملی از پاسخ‌گویی فرار کنند. از طرف دیگر، میلیون‌ها ایرانی که به درجات مختلف در سیستم جمهوری اسلامی کار کرده‌اند، اما مرتکب جنایت نشده‌اند، نباید به صورت جمعی طرد شوند. یک دولت گذار موفق باید میان «مسئولیت کیفری»، «مسئولیت سیاسی»، «همکاری اداری»، «اجبار معیشتی» و «همراهی ایدئولوژیک» تفکیک قائل شود.

اگر این تفکیک انجام نشود، آشتی ملی به شعار تبدیل می‌شود. یا به بهانه آشتی، عدالت قربانی می‌شود؛ یا به بهانه عدالت، جامعه وارد انتقام جمعی می‌شود. هر دو مسیر خطرناک‌اند. آشتی ملی درست، عدالت را حذف نمی‌کند؛ آن را از خشونت کور جدا می‌کند.

۸. گذشت، امپاتی و عقلانیت ملی

راه بقای ایران فقط در تغییر قدرت سیاسی خلاصه نمی‌شود. ملت ایران باید دوباره توانایی دیدن یکدیگر را به دست آورد. امپاتی سیاسی یعنی فهمیدن این که چرا یک نفر در خانواده‌ای چپ‌گرا بزرگ شده، دیگری در خانواده‌ای ارتشی و شاه‌دوست، سومی در محیط مذهبی، چهارمی در کردستان، پنجمی در خوزستان، ششمی در تبعد، و هفتمی در طبقه فرودست شهری. هیچ‌کدام از این تجربه‌ها به تنهایی تمام حقیقت ایران نیستند، اما همه آن‌ها بخشی از ایران‌اند.

گذشت در سیاست به معنای تسلیم شدن نیست. گذشت یعنی توانایی انتخاب آینده به جای تکرار بی‌پایان گذشته. یعنی فهمیدن این که اگر هر نسل بخواهد همه زخم‌های نسل قبل را با همان شدت ادامه دهد، هیچ‌گاه ملت ساخته نمی‌شود. ملت زمانی ساخته می‌شود که حافظه تاریخی با عقلانیت سیاسی ترکیب شود.

فشار تاریخی گاه انسان‌ها را وادار به رشد می‌کند. وقتی بحران به اندازه کافی عمیق می‌شود، قالب‌های قدیمی دیگر پاسخ نمی‌دهند. انسان‌ها ناچار می‌شوند پوسته‌های سخت خود را بشکنند. امروز ایران در چنین نقطه‌ای ایستاده است. جمهوری اسلامی جامعه را به مرحله‌ای رسانده که ادامه وضع موجود برای بخش بزرگی

از مردم غیرقابل تحمل شده است. در چنین شرایطی، همه نیروهای سیاسی باید بفهمند که پیروزی واقعی نه حذف رقیب، بلکه ساختن میدانی است که در آن رقابت بدون کشتار، زندان، تبعید و تحقیر ممکن باشد.

۹. الزامات عملی برای گفتمان آشتی ملی

۱. تعریف روشن از ایران آینده: تمامیت ارضی، سکولاردموکراسی، حقوق شهروندی برابر، انتخابات آزاد، استقلال قوه قضائیه و آزادی رسانه باید اصول غیرقابل معامله باشند.

۲. مرزبندی با نفرت‌پراکنی: هیچ جریان ملی نباید با زبان ضدچپ، ضدعرب، ضداسلام، ضدکرد، ضدزن، ضداقلیت یا ضدمنتقد پیش برود. نقد سیاسی مجاز است؛ تحقیر هویتی، مخرب است.

۳. پذیرش تکثر اپوزیسیون: اپوزیسیون ایران یکدست نیست و قرار نیست یکدست شود. هدف باید هماهنگی بر سر گذار باشد، نه یکسان‌سازی ایدئولوژیک.

۴. طراحی عدالت انتقالی: پیش از سقوط جمهوری اسلامی باید چارچوب حقیقت‌یابی، دادگاه عادلانه، جبران خسارت و اصلاح نهادهای امنیتی تدوین شود.

۵. تربیت زبان ملی: شبکه‌های اجتماعی اپوزیسیون باید از میدان ناسزا به مدرسه گفت‌وگو تبدیل شوند. هر کلمه خشونت‌آمیز، بخشی از سرمایه اجتماعی گذار را می‌سوزاند.

۶. تبدیل رهبری به نهاد: حتی کاریزماتیک‌ترین رهبر نیز باید در نهایت به نهاد، قانون، شورا، انتخابات و پاسخ‌گویی تبدیل شود. آشتی ملی بدون نهادسازی پایدار نمی‌ماند.

۷. توجه به داخل ایران: مهاجران و تبعیدیان مهم‌اند، اما رنج اصلی در داخل کشور است. هر برنامه گذار باید با واقعیت زندگی مردم داخل ایران، کارگران، زنان، جوانان، اقوام، معلمان، بازنشستگان، نیروهای نظامی و کارمندان عادی نسبت داشته باشد.

۱۰. نتیجه‌گیری: رهبر آشتی ملی بدون ملت آشتی‌پذیر کافی نیست

ایران امروز بیش از هر زمان دیگر به آشتی ملی نیاز دارد؛ اما آشتی ملی با شعار ساخته نمی‌شود. آشتی ملی نیازمند رهبر، زبان، نهاد، عدالت، گذشت، حافظه و آینده‌نگری است. شاهزاده رضا پهلوی، به دلیل جایگاه تاریخی

و برجستگی سیاسی در بخشی از اپوزیسیون، می‌تواند نقشی مهم در این روند ایفا کند؛ اما این نقش فقط زمانی تاریخی خواهد شد که از سطح نمایندگی یک جریان فراتر رود و به محور گفت‌وگوی ملی تبدیل شود.

در سوی دیگر، ملت نیز باید آشتی‌پذیر شود. ما ایرانیان باید بپذیریم که هیچ گروهی مالک کامل ایران نیست. ایران نه فقط متعلق به پادشاهی خواهان است، نه فقط به جمهوری خواهان، نه فقط به چپ، نه فقط به راست، نه فقط به مذهبی‌ها، نه فقط به سکولارها، نه فقط به مرکز، نه فقط به پیران، نه فقط به جوانان، نه فقط به مهاجران و نه فقط به داخل‌نشینان. ایران خانه مشترک همه کسانی است که به آزادی، کرامت انسان، تمامیت ارضی، عدالت و آینده‌ای بهتر برای این سرزمین باور دارند.

راز رهایی ایران در ترکیب سه نیروست: حقیقت، عدالت و محبت ملی. حقیقت، ما را از دروغ جمهوری اسلامی و خودفربیی ایدئولوژیک آزاد می‌کند. عدالت، کرامت قربانیان را بازمی‌گرداند. محبت ملی، ما را دوباره به یکدیگر وصل می‌کند. بدون حقیقت، آشتی دروغ است. بدون عدالت، آشتی بی‌اخلاق است. بدون محبت، آشتی بی‌روح است.

انقلاب شیر و خورشید اگر بخواهد به پیروزی ملی برسد، باید از انقلاب یک گروه به رستاخیز یک ملت تبدیل شود. این رستاخیز فقط زمانی ممکن است که رهبر آشتی ملی و ملت آشتی‌پذیر، هم‌زمان پدید آیند.

منابع و مآخذ

۱. دانشنامه بریتانیکا، مدخل «ایدئولوژی: ماهیت، تاریخ و اهمیت»، به‌روزرسانی ۱۰ آوریل ۲۰۲۶.
۲. فرهنگ بریتانیکا، مدخل «تعریف و معنای ایدئولوژی».
۳. رضا پهلوی، «اعلام طرح اداره کشور در چارچوب سامانه گذار»، بیانیه رسمی، ۱۴ مارس ۲۰۲۶.
۴. رضا پهلوی، «پیام به ایرانیان خارج از کشور و تأکید بر شش اقدام مشخص»، بیانیه رسمی، ۲۲ ژانویه ۲۰۲۶.
۵. ایران اینترنشنال، «شاهزاده تبعیدی می‌گوید برنده نوبل ریاست کمیته عدالت انتقالی را بر عهده خواهد داشت»، ۱۶ مارس ۲۰۲۶.

۶. پارلمان اروپا و دفتر کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل، «ابزارهای حاکمیت قانون برای دولت‌های پسمنازعه: کمیسیون‌های حقیقت‌یاب»، ۲۰۰۶.
۷. سازمان ملل متحد، «راهنمای دبیرکل درباره عدالت انتقالی در فرایندهای صلح»، ۲۰۲۴.
۸. مارتینا فیشر، «عدالت انتقالی و آشتی: نظریه و عمل»، دفتر راهنمای بنیاد برگهف برای دگرگونی منازعه، ۲۰۱۱.
۹. یوهان گالتونگ، «خشونت، صلح و پژوهش صلح»، مجله پژوهش صلح، ۱۹۶۹.
۱۰. جان پل لدرک، «ساختن صلح: آشتی پایدار در جوامع چندپاره»، انتشارات مؤسسه صلح ایالات متحده، ۱۹۹۷.
۱۱. ساموئل هانتینگتون، «موج سوم: دموکراتیزاسیون در اواخر قرن بیستم»، انتشارات دانشگاه اوکلاهما، ۱۹۹۱.
۱۲. آدام پرژورسکی، «دموکراسی و بازار: اصلاحات سیاسی و اقتصادی در اروپای شرقی و آمریکای لاتین»، انتشارات دانشگاه کمبریج، ۱۹۹۱.
۱۳. لوموند، «رضا پهلوی در پاریس شبکه سیاسی خود را می‌سازد»، ۱۸ مارس ۲۰۲۶.
۱۴. گاردین، «ستایش راست افراطی از ساواک، رضا پهلوی را در موقعیت پاسخ‌گویی قرار می‌دهد»، ۳ ژوئن ۲۰۲۶.